به نام دادار پاک

ملّی‌گرایی انسانی، میراث سیاسی دکتر حسین فاطمی برای حافظهٔ تاریخی ایران

سعید کافی انارکی- ساربان

www.Saeidka.ir

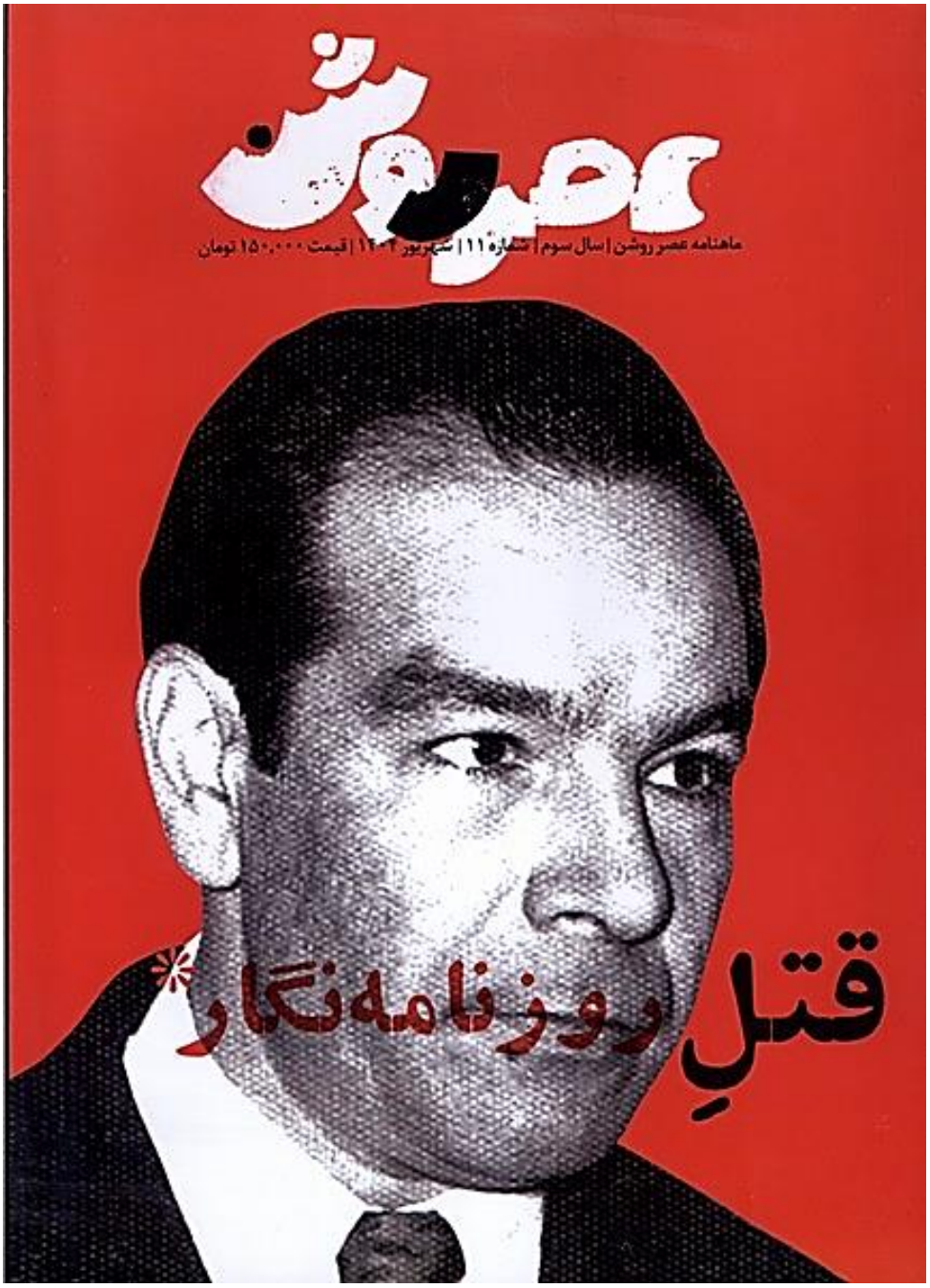

ملّی‌گرایی یک رهیافت اجتماعی است که اعضای یک جامعهٔ سیاسی، ساختارهای بنیادین یک «دولت-ملّت» را به ریشه‌های استوار تاریخی و فرهنگی آن پیوند می‌دهند و با توسّل به زبان، ادبیّات، میراث مشترک فرهنگی و آیینی، خاطرات جمعی و تا حتّی تقابل عینی یا ذهنی با دشمنان مشترک، بدین دولت-ملّت، در مقابل سایر دولت-ملّتها، تجلّی وجودی و استقلال می بخشند. از منظر منطق علمی، دولت مشروع باید معلول غایی یا طُفیل هستی ملّت باشد. یعنی اوّل جامعه به وجود می آید و سپس این جامعه به مقتضای نظم عمومی، عدالت و بقا، گونه ای از دولت را بر سرنوشت خویش حاکم می‌نماید.

بیت:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

ارادتی بنما تا سعادتی ببری

اگر مبنای تشکیل این دولت، رجحان منافع جمعی بر مصالح شخصی و منافع فردی و خاندانی باشد وعامل اتّصال و همبستگی مردم در این جامعه، مقولاتی چون فرهنگ، زبان، سنن، آیین‌ها و تاریخ مشترک باشد، این دولت، یک «نظام متأخر سیاسی ملّی» بر وجود متقدّم ملّتی است که منشأ مشروعیّت حاکمیّت سیاسی می باشد.

بنابراین ملّی‌گرایی یک چهارچوبهٔ هویّتی است که در وهلهٔ نخست، ملّت را یگانه مبنای مشروعیّت سیاسی یک حکومت تلقّی می کند و اگر دولتی فاقد مقبولیّت و محبوبیّت جمعی باشد و اکثریّت اعضای جامعه، این دولت را در مغایرت با عوامل همبستگی (Social cohesion) تاریخی و فرهنگی و مخالفت با منافع غایی جمعی دریابد، دولت مذکور از جانب ملّت متقدّمی که علّت آن دولت معلول است، صاحب مشروعیّت به شمار نمی‌آید و هرگز دولتی«ملّی» تلقّی نمی گردد.

هرچند واژه ملّی‌گرایی (Nationalism) در ادبیّات سیاسی جهان، واژه‌ای نسبتاً جدید است و از قرن هجدهم میلادی رفته رفته در متون و رویکردهای سیاسی در اروپا تثبیت شده است، امّا صورت ابتدایی آن در قالب یک نهضت در ایران قرن چهارم هجری با گردآوری منابع کهن تاریخ حماسی باستان به زبان پهلوی و ترجمهٔ آنها به فارسی در کتاب شاهنامهٔ منثور ابومنصوری در دربار شاهان سامّانی بخارا و سپس نظم یافتن آن توسط حکیم ابوالقاسم فردوسی در طوس آغاز می‌شود و در قرون و ادوار پر حادثه و لبریز از فراز و فرودهای تاریخی، سرانجام به اهتمام دکتر سید حسین فاطمی و دکتر محمّد مصدّق، رحمت الله علیهم اجمعین؛ شکلی مدرن و مبتنی بر حقوق بشر به خود می‌گیرد.

در قرون گذشته، خاصه در ایران، پادشاه سایهٔ خدا در زمین به شمار می‌آمد و رکنِ قوام ملّت بود. بر این مبنا، مشروعیّت دستگاه پادشاهی نه از قرارداد اجتماعی بلکه از منابع آسمانی-الهی یا زور خالص شمشیر شاه استخراج می‌شد.

امّا ملّت در عهد معاصر به مثابه یک واحد اجتماعی با هویّت «فرهنگی-سیاسی» مستقل است که در پرتو تحصیلات عمومی، رسانه‌ها و مطبوعات به حقوق انسانی برابر برای فرد فرد اعضای جامعه پی می برد و ارتقای قهری سطح سواد و آگاهی‌های عمومی در جامعه، سرانجام منجر به اضمحلال قهری سلطنت مطلقه می گردد. زیرا در اعصار جدید، حاکمیّت نه تنها دیگر ودیعهٔ خدا به سلاطین برگزیده نیست، بلکه همانا حقّ یکایک شهروندان در یک ساز و کار دموکراتیک می‌باشد. بنابراین در یک جامعهٔ آگاه و مردم سالار، ساختارهای کهن فئودالی (ارباب و رعیّت)، بورژوازی طبقاتی و پادشاهی‌های کلاسیک قدیمی، دیگر دارای کارکرد مثبت و سازنده برای یک ملّت نیستند و وجود آنها با حقوق بشر جهانشمولی مانند حقّ برابری و حقّ بهرهٔ مساوی از مواهب، فرصتها، ثروت‌ها و رفاه عمومی و غیره در یک تعارض آشتی ناپذیر قرار می گیرند. لذا از آنجائیکه آگاهی و دانش عمومی، نیروی محرّکهٔ تاریخ در حرکت به سمت تعالی و پیشرفت اجتماعی است، پوشیده نخواهد بود که نهادهای کهنه و منقضی الخدمتی مانند نهاد «سلطنت»، حتّی در حالت «مشروطه» نیز نمی‌توانند مقتضیّات انسانی و نیازهای حقوق‌بشری یک ملّت و رهیافت ملّی‌گرایانهٔ مدرن او را تأمین و تضمین نمایند.

بر این اســـاس ملّی‌گرایی مدرن در چهارچوب یک دولت-ملّت پیشـــرو جز از راه جمهوریّت به اهداف عالیّهٔ خویش نائل نخواهد شد. زیرا رهیافت جمهوری، دستاورد روح آزادی‌خواه تاریخ تمدّن انسان است و در سرتاسر جهان این نهاد برآمده از اندیشـه‌های عدالت‌خواه و برابری طلبی است که در برابر تأسیسات فردمحور و خودکامهٔ شاهانی که خود را برتر و فراتر از سایر شهروندان و صاحب ملّت‌ها می‌پنداشتند، قیام کرد و در عمل اعلام داشت که روزگار گوسپند پنداشتن رعایا و شبان نامیدن شاهان به سر آمده است و یکایک آدمیان دارای حق مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی و دخالت دموکراتیک در عرصهٔ ادارهٔ امور اجتماعی خویش در یک جمهوری مردم‌سالار هستند. امروزه هیچکس بر هیچکس برتر نیست، کسی ظلّ خدا یا تخمهٔ دادار به شمار نمی‌آید و در اهلیّت تمتّع از حقوق و مواهب انسانی و مسئولیّت نسبت به قوانین، هیچ فرقی بین شخص حاکم و سایر شهروندان نیست.

البته در روزگار کنونی، به‌جز چند جمهوری معدود هنوز نمی‌توان مدّعی کمال جمهوریّت بود. ولی تفوّق نهایی جمهوریّت بر نهاد باستانی و رو به نسخ سلطنت از بدیهیّات تاریخ در فرجام فردای انسان است و پیش‌بینی جامعه‌شناسان آن است که در دهه‌ها و قرن آینده، زمانی که سطح آگاهی‌های عمومی و استانداردهای مدرن حقوق‌بشری در دهکدهٔ جهانی افزایش یابد دیگر حتّی کودکان دبستان نیز تن به تعظیم شاهان و سلطنت غیرمعقول و بسا مشروطهٔ این خود برتر بینانِ معجَب و خودستای نخواهند داد و بساط پادشاهی مشروطه نیز به دلیل مغایرت این نهاد کهن با عدالت و برابری از جهان برچیده خواهد شد.

الگوها و تجربیّات تاریخی جمهوریّت در برخی جوامع پیشـــرو، مانند عملکرد ناپلئون بناپارات در نســـخ جمهوریّت اوّل فرانسه به یک امپراطوری کوتاه مدّت و بی قوام، بما ثابت می‌کند؛ کسانی که به ارادهٔ عمومی و مردم‌سالاری در جمهوریّت خیانت می‌کنند و استبداد را بر ارکان دموکراسی غالب می نمایند، سرانجامی جز سرنوشت ناپلئون و سایر ناقضان مشهور جمهوریّت چون صـــدّام حسـین نخواهند داشـت و تطوّرات اجتماعی و مطالبات عمومی و مقتضـیّات بین المللی، النهایه، جمهوری های معیوب را به تکامل و اصلاح مجبور خواهد کرد.

از منظر جامعه شناسی سیاسی، بازگشت از یک جمهوری ملّی به یک پادشاهی برای یک جامعه انسانی، چیزی جز یک حرکت قهقرایی مردود به ســـمت بُعد تاریک تاریخ نیســـت. یعنی یک جامعهٔ آگاه و ملّی‌گرای مدرن، هرگز نمی تواند در مراحل کمال اجتماعی و بلوغ سیاسی، به عقب گام بردارد و به عهد عدم بلوغ و ناپختگی و تحقیر سلطان بر یکایک نفوس جامعه و مردم، تن در دهد. اگر کسانی در تاریخ سیاسی جهان به چنین شبه توفیقی در نقض اصول و بنیادهای جمهوریّت دست یافتند؛ به شـهادت تاریخ، ظفر و فتح ایشـان موقّت خواهد بود و ایشـان پس از تحمیل مخارج سـنگین مادی و معنوی بسیار بر مملکت خویش، باز به قهر تاریخ، به جمهوریّت محکوم خواهند شد.

در ایران نخسـتین کسـی که با شـهامت، فاتح باب ملّی‌گرایی مدرن و نفی نهاد سـلطنت به نفع یک «دولت-ملّت» ملّی بود، کسی نیست جز شهید راه آزادی دکتر سید حسین فاطمی (۱۲۹۶-۱۳۳۳ هجری شمسی) که در سایهٔ عنایت مرحوم دکتر محمّد مصدّق به توفیقات ماندگار ملّی و میهنی در تاریخ معاصر ایران دست یافت و در جوانی زمانی که هنوز یک غنچه از صد گل بوستان معرفت و دانش او برای ایران نشکفته بود، در کمال رشادت و شهامت به شرحی که خواهد آمد، توسط دژخیمان رژیم پهلوی، اعدام شد.

در طول سالیان و دهه‌های دور گذشته تا به امروز، بسیار کسان در مدح یا نقد وی سخن گفته و قلم فرسایی کرده اند امّا اعتبار سخن هیچکس به اندازهٔ اعتبار شهادت مکتوب دکتر محمّد مصدّق دربارهٔ او نیست. مصدّق روی برگه‌ای که امروز در مرکز اسناد و موزهٔ صنعت نفت تهران محفوظ است در دوران حصر خویش در احمدآباد، دربارهٔ وزیر خارجه اش، حسین فاطمی نوشته است:

«اگر ملّی شدن صنعت نفت خدمت بزرگی است که به مملکت شده، باید از آنکسی که اوّل این پیشنهاد را نمود سپاسگزاری کرد و آن کس شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی است که روزی در خانهٔ جناب آقای نریمان پیشنهاد خود را داد. بر عهدهٔ

نمایندگان جبههٔ ملّی حاضر در جلسه آنرا به اتفاق آرا تصویب نمودند. رحمت الله علیه. در تمام مدّت همکاری با اینجانب هرگز یک ترک اوّلی از آن بزرگوار دیده نشد. دکتر محمّد مصدّق».

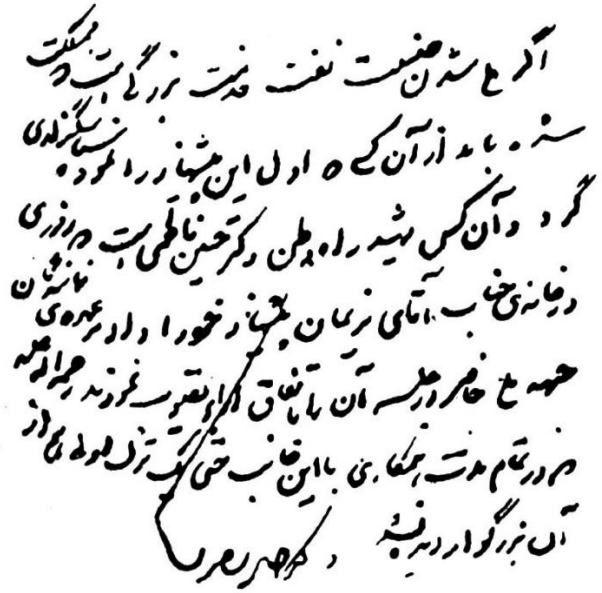

دستخط دکتر محمّد مصدّق محفوظ در مرکز اسناد و موزهٔ صنعت نفت

شهید زنده‌یاد دکتر سید حسین فاطمی از مؤسسان جبههٔ ملّی است. در سال ۱۳۲۸ پس از توفیق تحصّن سیاسی کاخ مرمر که در اعتراض به تقلّب در انتخابات مجلس شانزدهم منجر به ابطال انتخابات در برخی حوزه‌ها شد، دکتر فاطمی پیشنهاد تشکیل یک جبههٔ واحد ملّی‌گرا را به دکتر مصدّق می دهد و می گوید؛ «اکنون که قواعد کار دسته جمعی بر عموم رفقا روشن گردید و قدرت نفوذ اتّحاد و وحدت بر همه معلوم شد، چه خوب است این عدّه برای انجام کارهای مهمّ سیاسی و مملکتی دست به دست هم داده و به نام جبههٔ ملّی، تحت نظم و دیسیپلین، مبارزات برای پیشبرد اهداف مختلف را فراهم کنند[۱]».

دکتر فاطمی به پیکار ضداستبدادی و ضداستعماری خود در کنار مصدّق و سایر ملّیون ادامه داد. فاطمی و یارانش به رهبری مصدّق در مجلس بر آن شدند که پیش از طرح هر نوع لایحه، ابتدا بر موانعی مانند قانون انتخابات، حکومت نظامی و تفسیر اصل ۴۸ قانون اساسی (مصونیّت نمایندگان) تکیه کنند تا از این رهگذر آزادی مطبوعات در چارچوب قانون اساسی تضمین گردد و اختیارات ضد مشروطه‌ای که شاه در مجلس دستنشاندهٔ پانزدهم به دست آورده بود، مانند حقّ انحلال مجلس شورای ملّی، انتصاب نخست وزیری و غیره را لغو نمایند و سپس پیکار با نفتخواران خارجی و کارگزاران ایرانی آنها را آغاز نمایند. در همین اوان، دکتر مصدّق در بیانیه ای اظهار داشت: «جبهه ملّی قرارداد دارسی، قرارداد ۱۹۳۳ و قرارداد الحاقی را نمی‌تواند به رسمیّت بشناسد. این نوع اوراق بی‌ارزش، نخواهند توانست وسیله غصب حقوق مردم ایران باشند[۲]».

ملّی‌گرایی عاری از سلطنت، رویکرد سیاسی غایی و میراث دکتر حسین فاطمی در ایران است. او که دانش‌آموختهٔ حقوق سیاسی از کشور فرانسه و آگاه به مبانی علمی حقوق‌بشر بود، به نیکی می‌دانست که پادشاهی نهادی بر ضد حقّ برابری شهروندان در مقام انسانی و مخالف کرامت ذاتی یکسان انسان است و به دلیل مغایرت منافع شاه و درباریان با منافع عمومی، همواره مانع از تحقّق آرمانهای ملّی ایرانیان در مسیر توسعه و سعادت جمعی و مردم‌سالاری خواهد بود. در عین حال، مکتب ملّی گرایی وی، هرگز رهیافتی نژادپرستانه و خود برتر بین نداشت بلکه همواره، عدالتخواه و ضد استعمار بود.

به هر تقدیر در ادامهٔ این نوشتار که با هدف احیای میراث دکتر فاطمی در حافظه تاریخی ایران به رشتهٔ تقریر در می‌آید، پس از دیباچهٔ فوق به نقل برخی وقایع مهم و آموزنده ای که دکتر سید حسین فاطمی در کانون آنها قرار داشت پرداخته می‌شود و مقالات و نوشته‌های بسیار مهمّی از او که هنوز روشنگر راه ایرانیان است، باز نشر می‌گردد.

نخستین حکایت مربوط به دورانی است که فاطمی هنوز در اصفهان به شغل شریف رونامه‌نگاری در نشریّهٔ محلّی برادرش نصرالله فاطمی به نام «باختر» مشغول است و با سابقهٔ دیرینه در مبارزه با استبداد رضا شاه، پس از روی کار آمدن پسرش محمّدرضا، همچنان به مبارزهٔ مدنی با استبداد و استعمار می‌پردازد. در شهریور ۱۳۲۰ فاطمی با درک اوضاع خطیر ایران و خطر بر باد رفتن دستاوردهای نهضت مشروطه توسط شاه جوان در حالی که تنها ۲۴ سال داشت با جدیّت در اصفهان به مبارزه و فعالیّت سیاسی مشغول بود.

حکایت جالب دستگیری وی در پاییز ۱۳۲۰ و آزادی اش توسط رئیس الوزرا، محمّد علی فروغی (ذکا الملک) موجب شناخت شخصیّت برجستهٔ سیاسی دکتر فاطمی و میهن‌دوستی فطری وی از عهد نوجوانی او خواهد بود. سرهنگ پاشا مختاری خواهرزاده سرپاس رکن‌الدین مختار که در دورهٔ رضاخان رئیس کل شهربانی بود و جنایات فراموش‌نشدنی مثل قتل سردار اسعد بختیاری، محمّد فرخی یزدی، دکتر تقی ارانی، عبدالحسن تیمورتاش، سیدحسن مدرس و غیره را مرتکب شده بود، هنوز به سلوک سیاسی رضاخان و دایی جنایتکارش پایبند بود و با وجود برکناری رضا شاه از قدرت همچنان ریاست شهربانی اصفهان را برعهده داشت. حسین فاطمی در آن ایّام در مرکز شهر اصفهان به همراه سایر آزادی‌خواهان مراسمی به یادبود شهادت مرحوم مدرّس برگزار کرد. آن روز به‌صورت یک واقعه تاریخی و کم‌نظیر پس‌از سقوط دیکتاتور، شهر اصفهان به حالت تعطیل درآمده بود و مردم بی شماری در آن شهر، در مسجد و خیابان‌های اطراف به تظاهرات علیه استبداد پهلوی پرداختند. یکی از سخنرانان آن مراسم بی‌نظیر، حسین فاطمی جوان بود که شدیدترین حملات را به رضاخان و خانواده او کرد و چگونگی کشتن و خفه کردن مدرس و سایر ایران‌دوستان و روشن‌فکران مثل میرزادهٔ عشقی را به‌طور دقیق بیان نمود و توضیح داد که رژیم رضاخان پهلوی چه جنایات غیرانسانی مرتکب شد و چه میهن دوستان و آزادی‌خواهانی را به دست دژخیمان خود نظیر سرهنگ نیرومند، سرهنگ راسخ، سرپاس مختار و عامل اجرایی آن جنایات یعنی پزشک احمدی، به طرز ناجوانمردانه‌ای قتل رساند.

پس‌از پایان مراسم بزرگداشت و متفرّق شدن مردم، حسین فاطمی با تنی چند از برگزارکنندگان مراسم به خانهٔ خود رفتند ولی نیمه‌شب مأموران نظمیه به خانهٔ عاملان آن مراسم یورش بردند و عدّه‌ای حدود پنجاه نفر که در رأس آن‌ها حسین فاطمی بود را بازداشت کردند و به زندان انداختند. سرهنگ پاشا مختاری، حسین فاطمی را به بند زندانیان شرور انتقال داد و خانوادهٔ دکتر فاطمی خبردار شدند که حسین مورد ضرب‌وشتم دزدان و چاقوکشان زندان به تحریک رئیس شهربانی قرار گرفته است. خواهر زادهٔ مرحوم فاطمی که خود از نزدیک شاهد این وقایع بوده، داستان را بدین وجه در نشریهٔ حافظ[۳] شرح داده است: «مادرم به‌همراه تنی چند از اعضای خانوادهٔ ما به نظمیه و فرمانداری رفتند و آن‌چه مقدور بود برای تعویض بند زندان یا آزادی حسین، اقدام کردند که به‌هیچ‌وجه آن اقدامّات اثر نداشت و با وجودی که رئیس دادگستری آن زمان اصفهان شادروان سعیدالعلما بود دستور تعویض زندان حسین را داده بود امّا به آن دستور کمترین توجّهی نکردند و به‌شدّت عمل پرداختند که در واقع مردم را بترساند. با وجود سرمای شدید و برف و باران مادرم و یکی از برادران او شادروان سید محمّد معصومی دو روز بعد از این جریان با اتوبوس های شرکت گیتی نورد اصفهان به تهران حرکت کردیم و هر سه نفر به منزل خاله زاده‌ام دکتر سید محمّدرضا جلالی نائینی رفتیم و روز بعد مادرم و من درحالی‌که در شهر تهران زیر برف سنگین در خواب بود، ساعت حدود پنج صبح به خانه مرحوم ((ذکاءالملک فروغی)) رسیدیم که در نزدیکی کاخ سلطنتی بود و امروز محل بیمارستان بزرگی است. هنوز که بیش‌از شصت و چند سال که از آن حادثه می‌گذرد خاطره دردناک و تلخی که از آن روز به خاطرم مانده چشم‌هایم را اشک‌آلود می‌کند و هم چنین به یاد قهرمانی حسین فاطمی می‌افتم آن جاودانه مرد ایران که از ابتدای نوجوانی تا پای یان عمر کوتاهش یعنی سی و پنج سالگی تن تب‌دارش به جوخه آتش حرامیان محمّدرضا شاه پهلوی سپرده شد به قول پیشوای بزرگ ملّت ایران مصدّق هرگز یک ترک اوّلی از آن بزرگوار دیده نشد.

برف با شدت می‌بارید و مادرم و من جلوی خانه رئیس‌الوزراء به انتظار ایستادیم که حدود ساعت هفت صبح درهای خانه باز شـد و اتومبیل محمّدعلی فروغی ذکاءالملک در آن برف سـنگین آرام آرام خانهٔ بزرگ او را ترک کرد و لحظه‌ای که راننده قصد ورود به خیابان اصلی را داشت مادرم جلوی چرخ‌های اتومبیل روی برف سنگین دراز کشید. اتومبیل فروغی نخست‌وزیر از حرکت ایستاد به مجردی که راننده از اتومبیل پیاده شد خود فروغی هم از عقب ماشین خارج شد و به سوی مادرم آمد و با مهربانی و ادب گفت خواهر جان، لطفاً بلند شـوید و مشـکل خودتان را بگویید. من در اختیار شـما خواهنم بود. مادرم با گریه به سر و صـورت خود می‌کوبید و مرتب ناله و نفرین می‌کرد و می‌گفت آقای رئیس‌الوزرا برادر جوان و بی‌گناه مرا که روزنامه‌نویس است در اصـفهان رئیس نظمیه شـما به جرم برگزاری مراسم طرح ترحیم برای شـادروان حسـن مدرس به زندان برده و به بند دزدان و اشـرار منتقل کرده اسـت. آن‌چه فروغی خواهش و تمنا کرد بی‌فایده بود. فروغی با آرامش و ادب به مادرم گفت همشـیره قول شـرف می‌دهم تا ظهر برادر شـما آزاد شـود و رئیس نظمیه هم تحت تعقیب قرار گیرد. ولی مادرم به‌هیچ‌وجه زیر بار نرفت و گفت تا دست‌خط ننویسید من از این‌جا حرکت نمی‌کنم. فروغی از مادرم خواهش کرد که سوار ماشین شویم و خود او در صندلی جلو در کنار راننده نشست و اتومبیل رئیس الوزرا به سوی مقر نخست‌وزیری، حرکت کرد. پس‌از ورود به کاخ نخست‌وزیری فروغی پیاده شد و خودش در عقب اتومبیل را باز کرد و به مادرم تعارف نمود و گفت همشـیره بفرمایید برویم بالا. مادرم پیاده شـد و دسـت مرا گرفت و با هم داخل مقر نخسـت‌وزیری که آن‌وقت در سـبزه میدان بود شـدیم و پس‌از طی راهرو و پلکان مفروش و اتاق انتظار رئیس‌الوزرا، راهنمایی شـدیم. حدود سـه سـاعت طول کشـید تا رئیس دفتر فروغی مادر مرا به درون اتاق نخسـت‌وزیری هدایت کرد فروغی با ادب و تواضـع و متانت گفت، همشـیره برادر شـما قبل‌از این‌که شـما به اصـفهان برسـید آزاد خواهد شـد. رئیس نظمیه را هم عوض کردیم و از آقای حسین فاطمی هم خواهش خواهد شد که به تهران بیاید که شخصاً از ایشان عذرخواهی کنیم. همین الان شـما و فرزندتان به اصـفهان باز گردید. مادرم در پاسـخ شـادروان فروغی گفت آقای رئیس الوزرا، حکم برکناری رئیس نظمیه را باید به من بدهید که خودم به اصـفهان ببرم. فروغی با متانت و آرامش گفت خواهرم این کار در خود نظمیّه انجام خواهد شـد. مادرم گفت پس من تا برکناری رئیس نظمیّه در این‌جا متحصّـن خواهم بود. چانه‌زنی فروغی بی‌فایده بود و بالاخره در سـاعت سـه بعدازظهر ابلاغ برکناری سـرهنگ پاشـا مختاری رئیس نظمیّه اصـفهان را که وزیر داخله صـادر کرده بود به دسـت مادرم دادند و ماشـین رئیس‌الوزراء ما را به گاراژ گیتی نورد که نزدیک سـبزه میدان بود برد و ما با اوّلین اتوبوس به اصفهان بازگشتیم. به یاد دارم در آن سرمای زیر صفر ساعت پنج صبح به اصفهان رسیدیم و مادرم درحالی‌که برادرش مرحوم سـیدمحمّد معصـومی و من او را همراهی می‌کردیم با درشـکه از خیابان شـاهپور به‌اصـطلاح امروز ترمینال مسـافربری به سـوی شـهربانی اصـفهان در میدان نقش‌جهان رفتیم، شـهربانی در کنار عالی‌قاپو درون میدان قرار داشت، مادرم در آن سرما و سوز با کمال آرامی در کنار ایستاد و منتظر آمدن رئیس نظمیه شد. معمولاً هفت صـبح رئیس نظمیه با درشـکه به محل کار خود می‌آمد. یک سـاعت نگذشـته بود که درشـکهٔ رئیس نظمیه، پیدا شـد. مادرم جلوی در بزرگی ایستاد و منتظر ورود رئیس نظمیه شد. ده نفر از آن پاسبان در صـف با تفنگ منتظر پیش‌فنگ به علامت احترام ایستاده بودند که سرهنگ پاشا مختاری درحالی‌که باتومی شبیه شلّاق در دست داشت از درشکه پیاده شد. مادرم آرام جلوی در بزرگ نظمیه ایستاد و در حالی که نامه برکناری او را در دسـت داشـت با کمال ادب و متانت آنرا به سـرهنگ مختاری داد و رو به سـوی افسـر نگهبان که امّاده‌ی گفتن پیش‌فنگ بود، به زبان احترام گفت به خودتان زحمت ندهید ایشـان دیگر رئیس نظمیه نیسـتند بلکه تحت تعقیب عدلیّه قرار گرفته و به زودی به همان سـلولی که برادرم در آن محبوس بود خواهند رفت و در آن‌جا زندانی خواهند شد. سرهنگ مختاری نامه را باز کرد و پس‌از خواندن با آرامش سوار درشکه شد و به منزل خود بازگشت».

این خواهر نازنین، که همیشـه عاشـقانه حامی برادرش دکتر حسین فاطمی بود، یکبار دیگر با رشـادت و جان فشـانی، جان برادر را به شرحی که در زیر می آید نجات می دهد.

پس از کودتای نافرجام شاه در ۲۵ امرداد ۱۳۳۲ خبر دستگیری وزیر خارجه دکتر فاطمی به رییس شهربانی، سپهبد علی مقدم و فرماندار نظامی تیمور بختیار رسـید و او در یک توافق با اراذل و اوباش، نقشـه از بین بردن فاطمی را به دسـت اوباشـان کشـید زیرا نمی‌خواسـت تا حدّ امکان ننگ اعدام فاطمی و آثار منفی آن در کشـور به نام شـاه تمام شـود. شـعبان

جعفری و عدّهٔ دیگری از خلافکاران و لاتهای حرفه‌ای به جلو شهربانی فرا خوانده می‌شوند. خانم سلطنت فاطمی، خواهر شجاع و فداکار دکتر فاطمی به مجرد اینکه خبر دستگیری برادرش را می‌شنود، خود را به جلو شهربانی می‌رساند. برادرش را دستبند زده جلو پلکان شهربانی ایستاده می‌بیند. شعبان جعفری (شعبان بی مخ) به نوچه‌هایش فرمان می‌دهد؛ بُکشیدش، بُکشیدش. نوچه‌ها با قصد اینکه فاطمی از این مهلکه جان سالم به در نبرد به دکتر فاطمی حمله‌ور شده و به ضرب چاقو و چماق او را مضروب می‌کنند، امّا خواهر شجاع و از جان گذشتهٔ فاطمی، خود را روی برادرش می‌اندازد و از مراحم ملوکانه ۱۰ ضربه چاقوی اوباشان به خواهر و شش ضربه به دکتر فاطمی وارد می‌شود. فریادهای این بانوی شجاع که «مردم برادرم را کشتند، مردم، فاطمی را کشتند» عابران را متوجه می‌کند. خانم سلطنت فاطمی، بیهوش در کنار برادر که سخت زخمی شده است با کالبدی خون‌آلود روی زمین می‌غلتد. مأموران دولت آرام و آهسته از راه می‌رسند و فاطمی را به بهداری لشگر زرهی و خواهرش را به بیمارستان نجمیه منتقل می کنند.

با هوشیاری دکتر مصدّق به شرحی که در تاریخ آمده، کودتای انگلیسی-آمریکایی در مرحلهٔ نخست شکست می‌خورد و دکتر فاطمی، در حالتی که هنوز مجروح از زخم تیغ اراذل دربار است، آزاد می‌شود. مصدّق، فاطمی و سایر اعضای کابینه بسیار خشمگین بودند زیرا می دانستند که برنامهٔ سرنگونی ایشان از جانب امآی‌سیکس انگلستان و سازمان سیا در حال انجام است. در تظاهراتی که در عصر ۲۶ امرداد و میدان بهارستان برگزار شد، دکتر فاطمی در کمال شهامت در سخنرانی آتشین خود به شاه که او را مار خوش خط و خال می نامید حمله کرد و از خیانت‌های سلطان جوان به منافع ملّی ایران به همراه سایر اعضای خانوادهٔ سلطنتی سخن گفت. مردم در حین سخنان فاطمی و سایر ملّیون بارها فریاد می زدند «شاه مرده باد-ما شاه نمی‌خواهیم». این سخنان از طریق رادیو به گوش همهٔ مردم ایران و شاه فراری در بغداد رسید و کینه و عداوت او را نسبت به دکتر فاطمی و نهضت ملّی ایران صد چندان کرد.

فاطمی در سر مقالهٔ روزنامهٔ شهیر «باختر امروز» که خود مدیر مسئول و صاحب امتیاز آن بود با شهامتی بی‌مانند به افشاگری در خصوص ارتباط بین خاندان خائن پهلوی و انگلستان پرداخت و از دکتر مصدّق، خواستار عزل پادشاه و تغییر نظام سلطنتی شد. نظر به اهمیّت سیاسی و تاریخی رویکرد ملّیون در ایّام پیش از کودتا و خاصّه نقش دکتر حسین فاطمی بعنوان سخنگوی دولت و وزیر امور خارجه، «با هدف تلنگر به حافظهٔ تاریخی معدودی از ایرانیان غافل که در فرنگ در کمال خواری و حقارت هنوز بر خاندان پهلوی سجده می‌کنند» ضرورت دارد تا سرمقاله های روزنامه‌ی «باختر امروز» به قلم دکتر فاطمی در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ امرداد ۱۳۳۲ در اینجا با کمی تلخیص منعکس گردد. لازم به ذکر است به دلیل گذشت قریب ۷۲ سال از زمان نگارش مقالات مذکور توسّط مرحوم فاطمی، توجّه به توضیحات ارقام پانویس در این مقال جهت درک بهتر قلم ایشان، برای خوانندگان جوان، ضرورت دارد.

در ۲۵ امرداد، فاطمی در سر مقالهٔ صفحهٔ نخست روزنامهٔ باختر امروز ذیل عنوان «**این دربار شاهنشاهی روی سیاه دربار فاروق[۴] را سپید کرد**»، می نویسد:

«ساعت یازده و نیم دیشب، چند افسر مسلح قریب پنجاه شصت نفر سرباز گارد شاهنشاهی شصت تیر بدست مثل راهزنانی که در کتاب‌های افسانه قرون وسطی خوانده‌اید به خانه من ریختند و بدون اینکه حتّی اجازه دهند من کفش پا کنم دربرابر شیون طفل یازده ماهه و مادرش مرا به سعدآباد و توقیفگاه گارد شاهنشاهی بردند. در این مقاله نمی‌خواهم ماجرای جنایت این کودتای ننگین و این دستبرد و تجاوز شاهنشاهی را به حقوق ملّت شرح دهم بلکه میل دارم حقایقی را که تا امروز قسمت مهمّ آن از مردم مخفی مانده است ذکر کنم .

یک هفته بعد از واقعهٔ نهم اسفند در جراید مرکز منعکس شد که من برای عرض گزارش دربارهٔ هیئت اعزامی ایران به بغداد به حضور ملوکانه مشرف شده‌ام. آن روز که ملاقات من با شاه، قریب دو ساعت و نیم طول کشید شاید تنها حرفی‌که در آن ملاقات نزدیم موضوع هیئت اعزامی به بغداد بود.

پس از حادثهٔ نهم اسفند که دست‌خود شاه دخالت مستقیم در آن داشت من دیگر تا آن‌وقت به دربار نرفته بودم. دیدم شاه از دکتر مصدّق گله می‌کند و می‌گوید مصدّق از من رنجیده است، به گمان اینکه در حادثهٔ نهم اسفند من‌دست‌داشتم[۵].

گفت، شما چه می‌گویید؟ بی‌پروا به او گفتم که من تردید ندارم علیحضرت وجود آورندهٔ این‌صحنهٔ شرم‌آور بوده‌اید. بعد به دو چشمان او که خیلی داعیهٔ معصومیّت دارند نگاه کردم و گفتم، به من بفرمایید تا کجا می‌خواهید بروید؟ آیا اعمال فاروق برای شما درس عبرتی نیست؟ فاروق نوکری انگلیسی‌ها را کرده، پشت به ملّت خود تا آن‌جا رفت که تخت و تاج خویش را در روز موعود از دست گذاشت. آیا شما هم از آن راه می‌خواهید بروید؟ این‌ها که به شما نصیحت می‌دهند با نهضت مردم جنگ کنید چه کسانی هستند؟ مگر شما چه بدی از این ملّت دیده‌اید که در صف اوّل مخالفین قرار می‌گیرید؟ آن روز خیلی صحبت کردیم بالاخره به او گفتم، یک‌بار در ۳۰ تیر به دستور سفارت انگلیس دکتر مصدّق را مجبور به استعفا کردید و سزای آن را دیدید. آیا خیال می‌کنید ممکن است آن آزمایش تلخ را تکرار کرد؟ دربار در تمام طول ۱۰ سال اخیر قبله‌گاه هر چه دزد، هر چه بی‌ناموس و هرچه واخوردهٔ اجتماع قرار داشته و از همه بدتر تنها تکیه‌گاه خارجیان و نقطهٔ اتّکاء سفارت انگلیس این دربار گند و کثیف و لعنتی بوده‌است. من در طول دوازده سال اخیر هرگز به آستان این جوان خوش‌خط وخال که مثل مار افسرده موقع ضعف و جُبن، سر درهم می‌کشد و در فرصت مناسب نیش جان‌گزای خود را در آدم می‌زند سر فرود نیاورده‌ام و این آخرین دفعه هم که به ابتکار خودش نشان همایون به من داد، هرگز نشان اهدایی او را بر سینه نزدم زیرا می‌دانستم که این همایون از قماش همان همایون‌هایی است که پنجاه شصت راجه نظیر او را انگلیس در موقع اشغال هند در خاک وسیع آن کشور ایجاد کرده‌اند[۶].

دربار، دشمن همه آزادمردان وطن‌پرستان و خصم مبارزین راه استقلال و آزادی است. اگر این‌طور نیست از او بپرسید من که در راه جهاد ملّت ایران هنوز درد و رنج گلوله اجنبی را بر جان و تن خود دارم و هنوز از بیمارستان خارج نشده در مذاکره با اجنبی دیگر صرف قوه و انرژی می‌کنم چه جرم مرتکب شدم که نیمه‌شب باید اسیر تجاوزات افرادی غارتگر و قطاع‌الطریق بشوم. من از محمّدرضا شاه پهلوی هرگز انتظار آن را ندارم که این شجاعت و شهامت خودش را در برابر بیگانگان به‌کار ببرد. من حتّی به‌قدر سلطان مراکش و بیک تونس هم از او حمایت از حقوق ملّت را نمی‌خواهم ولی اعتراف می‌کنم تا این درجه او را حقیر و کوچک فکر و ضعیف‌العقل نمی‌شمردم که شبیخون بر مبارزات و جهاد ملّت خود بزند و تمام محصول فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌های مردم محروم و بینوای کشور را قربانی هوس‌بازی و لاس زدن با اجانب کند. یکی نیست از او بپرسد دیگر شما و فامیل شما از این یک مشت پابرهنه و لختی که بیست سال پدرت آن‌ها را به نفت جنوب زیر نظر مستقیم خویش فروخت و برای چهل سال بعد از خود نیز قرارداد ۱۹۳۳ را باقی گذاشته چه می‌خواهید؟ ثروت یک مملکت را به غارت بردید املاک و اموال و نوامیس مردم از دست این خانواده ۳۰ سال است در امّان نبود حالا هم مثل دزدها و بد کارها از تاریکی شب برای کودتا استفاده می‌کنید و برای استراحت به کلاردشت تشریف می‌برید. آمدن هژیر، ساعد و رزم‌آرا محصول همین مسافرت‌های کلاردشت و مشاوره با عوامل مستقیم اجنبی بود. این کودتای مسخرهٔ دیشب نیز بدون شک از آنجا سرچشمه گرفته است. اگر راست می گفتید و نشانه‌ای از اهمیّت در شما وجود داشت در پناه تاریکی شب دست به این جنایت هول‌انگیز نمی‌زدید و تفنگ سربازانی که از مالیات مردم تهیّه شده و گارد شاهنشاهی شما را تشکیل داده است بر روی هموطنان و وطن خواهان نمی‌کشیدید. پدر شما یک‌مرتبه به دستیاری آیرونساید[۷]، کلنل انگلیسی بر روی هموطنان خود شمشیر کشید و عاقبت در منتهای نکبت در گوشهٔ جزیرهٔ ژوهانسبورگ چشم برهم گذاشت. او از این جنایت چه چیزی دید که امروز شما از روی نقشهٔ فرستاده‌های سفارت انگلیس، بغداد و ایادی جیره‌خوار اجنبی، همان راه نکبت‌بار و ملعنت آمیز را از نو می‌پیمایید؟»

فاطمی در پایان این سرمقالهٔ خطاب به دکتر مصدّق از وی می خواهد که کار نظام فاسد سلطنتی را باید تمام کرد و طرحی نو در فردای ایران در انداخت. فاطمی با لحنی نسبتاً تند به نخست وزیر می گوید:

«آقای دکتر مصدّق، چقدر باید صبر و تحمّل کرد و تا کی باید شاهد این فجایع و رسوایی‌های پنهانی و آشکار دربار بود؟ دربار با رفتار ننگ‌آوری که دیشب مرتکب شد آخرین خط وصلی را که با ملّت داشت را برید. دیگر باید به دوازده سال توطئه، دوازده سال تحریک برادران و خواهران و مادر او، دوازده سال اغراض و شهوات اجنبی خاتمه داد و به گارد شاهنشاهی کاملاً اثبات کرد که ملّتی وجود دارد و این مردم توطئه‌ها و تحریکات ننگین دربار را فقط تا مدت محدودی می‌تواند تحمّل کند. کاسه‌ی صبر ایرانی لبریز شد و فریاد انتقام از این جنایات که داستان‌های فاروق را کهنه کرده از گلوی کوچک و بزرگ برمی‌خیزد. عیاشی و شهوت‌پرستی و بی‌اعتنایی به سرنوشت میلیون‌ها مردم تا همین‌جا کافی است. از

دربار بپرسید دیگر از جان مردم مملکت چه می‌خواهد تا تا پای انقراض تاریخ و سقوط وطن، شما جلو رفته اید و به دست خود آن گور بدنامی و سیاهکاری و اجنبی پرستی را کنده اید؟».

امّا دکتر مصدّق به صوابدید خود از این فرصت ناب و بی بدیل برای نسخ سلطنت و اعلام جمهوریّت یا حتّی رفراندوّم استفاده نمی‌کند. هرچند مصدّق به جهت توفیق در نهضت ملّی شدن نفت، یک رهبر مردمی و کاریزماتیک به شمار می‌آید امّا او به لحاظ فکری هنوز پایبند به سلطنت مشروطه و قانون اساسی بود. وی در زمرهٔ مشروطه خواهانی بود که تا پایان عمر به آرمان های انقلاب مشروطه وفادار ماندند. مصدّق به کرّات وفاداری اش به مشروطه را در موقعیّت‌های گوناگون نشان داد. او همواره در مقابل شاه می ایستاد و به وی تأکید می کرد که شما باید سلطنت کنید، نه حکومت. در عین حال او به همین شاه جوان و جاه طلب امان می دهد که چنانچه کسانی بخواهند علیه سلطنت قیام کنند، وی در دولت با آنها طرد خواهد کرد. دکتر مصدّق بعد از قیام ۳۰ تیر[۸] و تشکیل دولت دوّم خود سوگندنامه ای را پشت یک قرآن نوشت و برای شاه ارسال کرد. متن قسم مصدّق که شاید بتوان آنرا بزرگترین اشتباه استراتژیک او و عامل سرنگونی دولت ملّی‌اش دانست این است: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم خلاف قانون اساسی عمل کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمایم».

به هر روی، مصدّق حتّی بعد از شکست کودتای ۲۵ امرداد و فرار شاه از کشور باز هم زیر بار درخواست‌های تغییر نظام سلطنتی نرفت. در بامداد وعصر ۲۷ امرداد در منزل دکتر مصدّق دو جلسه برگزار می شود که مصدّق در هر دو جلسه، پیشنهاد اعلام جمهوریّت را رد می کند و خواهان تشکیل شورای سلطنت می شود.





قرار بود ساعت ۵ صبح امروز مصدق، فاطمی، ریاحی را اعدام کنند

جریان دستگیری وزیر خارجه، وزیر راه و مهندس زیرکزاده

باختر امروز

شنبه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ ـ ۵ ذیحجه ۱۳۷۳ ـ ۱۶ اوت ۱۹۵۳ ـ شماره ۱۱۷۲

از کاخ سعدآباد گارد شاهنشاهی اقدام بکودتا نموده ولی بطرز معجزه‌آسا طاغیان کودتا دستگیر شدند

قرار بود ایستگاه بی‌سیم ـ تلفن‌خانه تهران و تمام نقاط حساس پایتخت را اشغال کنند

ولی جز تلفن‌خانه بجاهای دیگر دسترسی پیدا نکردند. امروز پایتخت صورت بحران آمیزی داشت

احزاب و دستجات مختلف اعلامیه‌های مختلفی صادر کرده‌اند ـ ستاد ارتش بتمام شهرستانها دستور داده است که پادگانها انتظامات را حفظ کنند

برای جلوگیری از حوادث احتمالی گاخهای سلطنتی از طرف نیروهای انتظامی تحت نظر گرفته شد ـ بازپرسهای نظامی از کودتا چیان بازجوئی می‌کنند.

این دربار شاهنشاهی روی دربار سیاه فاروق را سفید کرد

متهمین در دادگاه صحرائی محاکمه میشوند

۵ بعد از ظهر امروز در میدان بهارستان میتینگی برگزار میشود.

جالب‌ترین ودقیق ترین گزارشات درباره کودتای دیشب

بقلم: دکتر حسین فاطمی

سرهنگ نصیری که برای دستگیری دکتر مصدق رفته بود

دکتر مصدق

مهندس زیرک زاده

مهندس حق شناس

جریان مصاحبه امروز رئیس ستاد ارتش

ساعت ۹ صبح امروز رئیس ستاد ارتش باخبرنگاران جراید مصاحبه مهمی نمود. سرهنگ نصیری به پیروی از دستورات «مرکزی» دیشب تصمیم بکودتا داشت. چگونه دکتر فاطمی وزیر امور خارجه ـ مهندس

***

دکتر فاطمی در سرمقالهٔ بعدی یعنی ۲۶ امرداد ۱۳۳۲ ذیل عنوان «**خائنی که می خواست وطن را به خاک و خون بکشد و فرار کند**»، چنین می نویسد:

«قرار کودتاچیان با فرزند عاقد قرارداد ۱۹۳۳ این بود که اگر در خفه کردن صدای ملّت و در نابود کردن حکومت ملّی توفیق پیدا کردند و توانستند بر دست‌وپای افراد وطن‌پرست و آزادی‌خواه زنجیر بگذارند، رادیو تهران در ساعت مقرّر برنامهٔ معمولی خود را شروع نکند تا سردستهٔ خیانتکاران خود را از کلاردشت پس‌از چند دقیقه با هواپیما به تهران برساند و مزد فروش وطن و تجدید عهد اسارت و مرگ استقلال و محو حاکمیّت مملکت را از انگلستان بستاند. این جوان هوس‌باز با یک چنین اندیشهٔ خام و احمقانه‌ای، فراموش کرده بود ملّتی وجود دارد که همه این مبارزات و افتخارات وطن، تمام جهاد ملّی شدن نفت و مجموعه عملّیات چند سال اخیر در طرد نفوذ شوم و خام و خانه برانداز انگلستان از اوست و هم اوست که در مقابل توطئه‌های رنگارنگ ضد ملّی دربار در برابر مجلس سازی اشرف (منظور خواهر شاه است) در اقلیّت سازی مادر، در جلو مداخلات برادرها و در تحریکات و مداخلات علنی و آشکار خود شاه بر ضد منافع کشور،

همین ملّت، سد آهنین مقاومت بسته و نمی‌گذارد که حاصل زحمات و جانبازی‌هایش را یک کانون فساد و ناپاکی و یک مرکز فحشا به آتش هوس‌بازی و نوکری لندن اندازد و یک خطّ ننگ و بدنامی ابدی روی افتخارات میلیون‌ها مردمی که دیگر حاضر نیستند تحت نفوذ و ارادهٔ خدایان کمپانی سابق باقی بمانند، بکشد. من همیشه گفته‌ام که حق این بود و پیش‌از بستن کنسولگری‌ها در شهرستان‌ها و سفارت فخیمه در تهران، آن مرکز ننگ و رسوایی که انگلستان را خالق خود می‌داند و ساخت و پرداخت کلنل آیرونساید انگلیسی و هاروارد معروف[۹]می‌باشد کوبیده شود و درب این خانهٔ مجری ارادهٔ اجنبی‌ها را گل بگیرند. عده‌ای که مستقیماً از آن خوان یغما بهره‌مند می‌شدند و گروهی که نفع خود را در بقای سیاست انگلیس در ایران می‌دانستند، سمّ تبلیغات ظاهرفریب را آن‌طور به اعصاب می‌رسانیدند که اگر در دست به ترکیب این هیولای شهوت بخورد تمام تار و پود ما ازهم گسیخته می‌شود. خوب شد که تفضّل و عنایت خدای ایران و حوصلهٔ بی‌حساب و صبر و بردباری و متانت دکتر مصدّق بالاخره این پردهٔ پندار را پاره کرد و مردم و دوست و دشمن فهمیدند که این آقازاده، خلف الصدق همان پدری است که بیست سال ایران را غارت کرد، نصف مملکت را به‌صورت املاک اختصاصی درآورد و مرض زمین‌خواری او شهرهٔ دنیا شد و عایدات سالانه او سر به میلیون گذاشت. سرانجام روزی که باید از منافع کشورش دفاع کند، مردم بی‌پناه را به تانک و توپ به بمباران دو دشمن قوی، بلاتکلیف سپرد و خود با کامیون‌های جواهرات راه فرار را در پیش گرفت. با این تفاوت که از کودتای انجام‌شده پدر در سوّم شهریور، بیست سال گذشته بود و پسری که وارث آن کودتای ننگین بود برای تحکیم پایه‌های لرزان و سست سلطنت جنایت‌آمیز خودش به نهضت ملّی وطن که با خون فرزندان ۳۰ تیر آبیاری شده بود شبیخون ناجوانمردانه زد. ولی چون نقش ابلهانهٔ او نگرفت، بعد از یک ساعت بر هواپیما نشست و در کنار سفارت انگلیس به بغداد فرود آمد. برو ای خائن که تو را آنقدر اجانب نیز پست و حقیر شناخته‌اند که دیگر برای این جنایت هولناک که ورقهٔ آخر و برگهٔ نهایی دوازده سال سلطنت توست و با اشاره و دستور مستقیم آنان صورت گرفت، مزدی به تو نخواهند پرداخت.اکنون از غارتی‌های پدر و از دلارها و لیره‌های یغما شدهٔ خویش باید خرج کاباره‌های اروپا را تأمین کنی. ملّت ایران تشنهٔ انتقام است و می‌خواهد تو را که به‌هیچ‌وجه او را ابقا نکردی، در میز متهمین دادگاه و آنگاه بر چوبهٔ دار ببیند. تو نیز چون از بغض و نفرت مردم خبر داشتی و می‌دانستی که چقدر بی‌شرمانه فرمان‌بردار و آلت بی‌اراده اجنبی هستی پس‌از آن‌که دستور ارباب در برابر بیداری و مقاومت عمومی نقش بر آب شد به بیرون از مرزهای مملکت فرار کردی. برو ای اسیر ارادهٔ اجنبی که تاریخ جنایت‌آمیز دودمان ۳۰ سالهٔ پهلوی را تکمیل کردی و آن سفّاکی و خون‌ریزی و چپاوّل پدر و خیلی از خصوصیّات دیگر خاندان جلیل، این فصل شرم‌آور و این این ورقهٔ سراپا ننگ آخر را نیز لازم داشت.

از مولود کودتای ۱۲۹۹ کلنل آیرونساید جز این‌که در سوّم شهریور[۱۰] فرار کند و از مخلوق سوّم شهریور نیز غیر از این‌که به نهضت ملّی ایران خیانت نماید هیچ انتظار دیگر، کسی نداشت. صدای تنفّر ده‌ها هزار مردم تهران دیروز در بهارستان بر ضد کودتای خائنانه فرزند قرارداد ۱۹۳۳ بلند بود، غریو شادی که از شنیدن خبر فرار او از جمعیّت برخاست، نشان داد که ملّت ایران در راه به ثمر رسیدن نهضت مقدّس خویش تا چه حد مصمّم و ثابت و پایدار است. دکتر مصدّق از روز نخست می‌دانست که فرزند رضاخان هرگز نمی‌تواند با ملّت همقدمی کند. می‌دانست که تمام عناصر ضدّ ملّی، نقشه‌ها و توطئه‌هایشان را از دربار منحوس می‌گیرند و آن‌جا نیز جز لندن، کعبهٔ دیگری نمی‌شناسد. درطول ۲۸ ماه زمامداری، خود مصدّق هر روز با این پایگاه استعمار خارجی در کشاکش بود ولی ازآن‌جایی‌که نمی‌خواست از کوچک‌ترین شکاف اجنبی استفاده کند دندان به جگر گذاشت. تمام حوادث گذشته را تحمّل کرد و حتّی با علم به این‌که می‌دانست روز نهم اسفند مستقیماً موجبات قتل او را دربار چیده بود تنها به این اکتفا کرد که از مجلس هفدهم بخواهد گزارش هشت‌نفری را تصویب کند. همین امر را شاه فراری حمل بر ضعف ملّت و تقویّت جبههٔ سفارت شمرد و دیدید که تا کجا بی شرمی و وقاحت را اقلیّت وابسته به او جلو بردند. دکتر مصدّق در این جریان شاید گمان می‌کرد که کسانی ممکن است در میان مردم باشند که هنوز به خیانتکاری و سرسپردگی شاه فراری واقف نیستند او می‌خواست عامهٔ ملّت از کوچک و بزرگ، در هر صف و طبقه که هستند بفهمند که این جوان تا چه پایه برای محو و نابودی تمام افتخارات وطن ما تلاش می‌کند. دکتر مصدّق بقدری در این رویهٔ خود حسن نیّت به خرج می‌داد و اکراه داشت از این‌که قسمتی از اوقات گران‌بهای مملکت را به یک مشکل دیگر صرف کند که شاه روشن و آشکار دست‌به‌کار کودتا شد.

هیچ فراموش نمی‌کنم آن اوقاتی که فراری بغداد به‌عنوان مسافرت و سرکشی به خوزستان می‌رفت. من یک شب در روزنامه‌های دربار برنامهٔ پذیرایی مسافرت را خواندم و دیدم مثل این‌که فاتحی وارد سرزمین مسخّر شده‌اش می‌شود. بعد از جلسه دولت پیش دکتر مصدّق رفتم و نظریات خود را در این خصوص بیان کردم و اضافه نمودم که این خوزستان سرزمینی است که پدر این آقا برای شصت سال دیگر در سال ۱۹۳۳ به انگلیس ها فروخت و بر اثر مبارزات و فداکاری‌های متوالی مردم و همچنین مقابله با کارشکنی‌های مداوم و شبانه‌روزی دربار از صورت دوک‌نشین انگلیس بیرون آمده‌است. حالا ایشان به چه عنوان می‌خواهند به خوزستان بروند؟ با کدام قیافه به روی مردمی که در راه وصول به آمال ملّی‌شان این‌همه سنگ‌اندازی کرده‌است، نگاه می‌کند؟

دکتر مصدّقی که نمی‌تواند باور کند کسی ممکن است به وطنش خیانت کند اگرچه آن را مکرّر شنیده باشد. دکتر مصدّقی که در راه پیشرفت مقاصد ملّت عزیز، خود حاضر به قبول هرگونه خفّت و دشنام شده و بر احساسات شخصی خود همیشه غلبه می‌کند، روی مصلحت‌اندیشی‌های مختلف که همیشه جلوی چشم دوربین اوست، آن شب به‌شدّت تمام به من جواب داد و شاید در طول این مدت که افتخار خدمت‌گزاری در کنار او را دارم اوّلین دفعه‌ای بود که دکتر مصدّق با آن تندی با من حرف زد. مطلب دیگری به حرف‌های گذشته‌ام نیافزودم. فقط وقتی از اتاق بیرون می‌رفتم اضافه کردم که اگر این جوان از سفر خوزستان فروش رفتهٔ پدرش برگشت، رویهٔ مداخله در امور را دنبال خواهد کرد و تملّق و یاوه‌گویی، افکار مالیخولیایی را در دماغ او قوّت بیشتر خواهد داد. نخست‌وزیر نمی‌توانست قبول کند در مقابل صمیمیّت و صداقت او و همکارانش، شاه از تحریکات و توطئه چینی دست برنخواهد داشت و تا پای هستی استقلال وطن ما نشسته است. به هر حال امروز مملکت در برابر وضعیّت موجود قرار دارد. مردم در قطعنامه و میتینگ باشکوه و بی‌سابقهٔ دیروز تهران، خواستار آن شده‌اند که وظایف شاه فراری به بغداد به یک شورای موقّتی واگذار شود. خدای بزرگ ایران خواسته است که ملّت ما پس‌از قرن‌ها محرومیّت و ناکامی امروز که فرصت به‌دست آورده در راه سعادت و ترقّی کامیاب شود. هر کس به این خواسته او از در جنگ درآید مقهور و شکست‌خورده و منکوب می‌شود. وظیفه امروز مردم سنگین‌تر از همیشه است و هیچ‌کس به هیچ دسته سیاسی نباید فرصت سوءاستفاده از جهاد خود را بدهند زیرا هرگز نباید فراموش کنند که همهٔ این مبارزات بر ضد نفوذ اجنبی است و اجنبی برای ما هر کسی است که از خارج مرزهای ایران باشد».

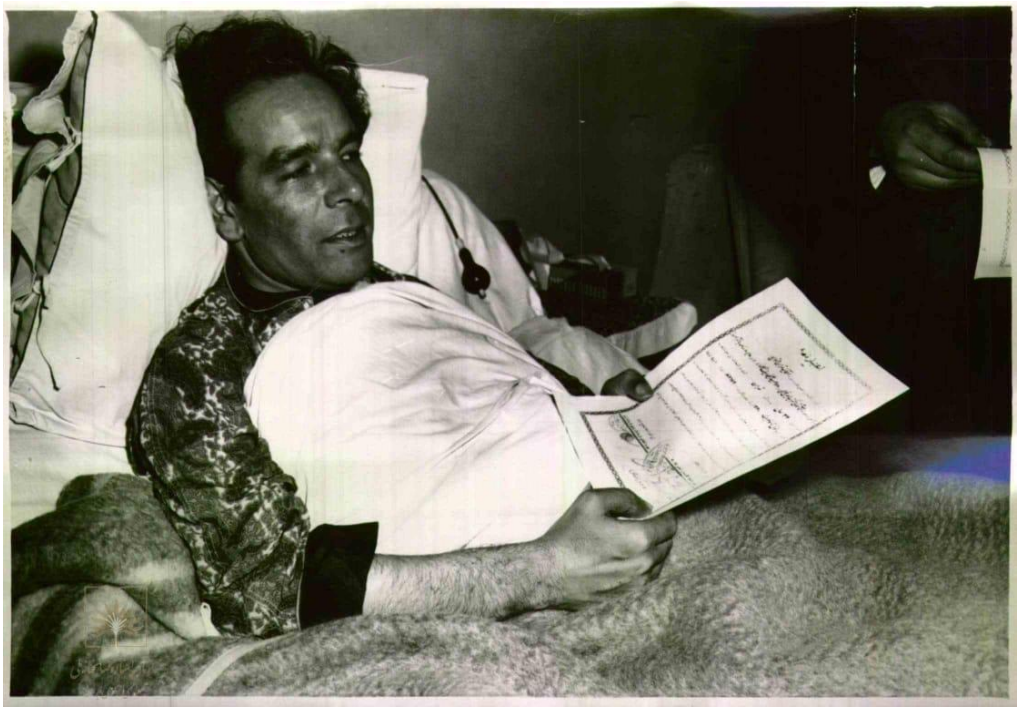



امروز پرچم سه رنگ ایران بجای مجسمه ها در ه

باختر امروز

۲شنبه۲۶ مرداد۱۳۳۲ـ ٦ ذیحجه ۱۳۷۳ ـ۱۷ اوت۱۹۵۳ـ شماره ۱۱۷۳

عصر دیروز میتینگ عظیمی برای ابراز نفرت نسبت بکو

دیروز محمدرضا پهلوی شاه فراری که علیه حکو

وبا شکست مواجه گردید از طر

دهها هزار مردم قهرمان تهران بادردست داش

«مصدق پیروزاست» «ما شاه نمیخواهیم ـ شاه فراری و

شاه ازترس انتقام ملت بیغداد گریخت. مردم با شو

همه مردم خواستار محا

ملت ایران درزیر آفتاب سوزان ارا

تشکیل شورای سلطنتی را داشتند ـ

بارورترمیشود ـ دکترفاطمی گفت

باید هرچه‌زودتر اختلافات ظبقاتی

جلالی موسوی پیروزی ملت را تبری

قطعنامه میتینگ دیروز با

خائنی که میخواست وطن را بخاک وخون بکشد فرار کرد

بقلم : دکتر حسین فاطمی

دربار ، در برابر مجلس سازی
اشرف ، در اقلیت سازی مادر
درجلو مداخلات برادرها ودر

تحریکات و مداخلات علنی و
آشکار خود شاه بر ضد منافع

بقیه درصفحه ۲

قرار کودتا چیان بافرزندان قرارداد ۱۹۳۳ این بود که اگر درخفه کردن صدای ملت ، درنابودکردن حکومت ملی توفیق پیدا کردند وتوانستند بردست وپای افراد وطن پرست و آزادیخواه زنجیر بگذارند رادیوتهران درساعت مقرر برنامهٔ معمولی خود را شروع نکند تا سردسته خیانتکاران خود رااز کلاردشت پس ازچند دقیقه با هواپیما بتهران برساند و مژده فروش وطن وتجدید عهد اسارت ومرگ استقلال ومحو حاکمیت مملکت را از انگلستان بستانند .

این جوان هوسباز با یك چنین اندیشهٔ خام واحمقانه‌ای فراموش کرده بود ملتی وجود

مهندس رضوی　دکتر فاطمی　مهندس زیرك زاده　دکتر شایگان

***

آخرین سرمقالهٔ فاطمی در روز ۲۷ امرداد تحت عنوان، «**شرکت سابق و روزنامه‌های محافظه‌کار لندن دیروز عزا دار بودند**» در باختر امروز چاپ شد:

فاطمی در این نوشتار بیان داشت؛ «لحن دیروز اخبار و تفسیرهای مطبوعات و رادیوی انگلیس بسیار غم‌انگیز، ماتم خیز و سوزناک بود. **لندن که ۱۵۰ سال است در شرق تاج می‌دهد و تاج می‌ستاند، سلسله منقرض می‌کند، دودمان پادشاهی می‌سازد، خرابه نشین را به کاخ سلطنتی می‌کشاند و دوستان ملّت‌ها را به خاک سیاه می‌نشاند. چند سال است از قیام مردم ما سخت رنج می‌برد و نه‌تنها جزیره آبادان و خاک زرخیز خوزستان و نفوذ در تمام کشور پهناور ایران را از دست داده بلکه رستاخیز ملّی ما سرچشمه و منشاء قیام‌هایی شد که تمام شرق میانه و آفریقا را زیر نفوذ معجزآسای خویش گرفته و قدرت خدایان نفت را آن‌چنان درهم شکسته که تاریخ امپراطوری ملکه الیزابت، یک چنین حادثهٔ عجیب و حیرت بخشی را تا به امروز هرگز به یاد ندارد.** انگلیس ها هنوز خیال می‌کردند از دربار بی‌شرم، از دربار منفور، از دربار دشمن ملّت و از یک قانون پلیدی و انقراض، کاری ساخته است و شاه فراری به بغداد برای آخرین نفس خواهد توانست جنبش مردم قهرمان ما را در جلوی پای لردان غارتگر قربانی کند و مزد این خیانت عظیم به منافع و آزادی و استقلال مردم خویش را یک‌بار دیگر از ایشان بستاند. مداخلات علنی شاه و اشرف، ملکهٔ مادر هر دقیقه چون خار در چشم مردم قهرمان تهران فرومی‌رفت. آنها به پا خاستند و تصمیم گرفتند که نگذارند به حقوق آن‌ها تجاوز شود. با این همه صندوق

دزدی‌ها و رسوایی‌های عوامل درباری بالاخره مردم موفّق شدند هفت نفری را که هواخواه دکتر مصدّق شناخته‌شده بودند به بهارستان روانه نماید. شاه که از حامیان جدّی و سرسخت قرارداد الحاقی[11] بود و در جلسات کابینه در آن‌وقت در حضور خودش تشکیل می‌شد ساعد و وزرای بی اراده‌اش را به تقدیم لایحهٔ الحاقی مأموریّت داد و می‌خواست وعده‌ای را که در سفر لندن به اربابان خود داده بود هرچه زودتر وفا کند. چون تصویب آن به آخر دوره پانزدهم نرسید اطمینان داشت که در دوره شانزدهم خواهد بود توانست با در دست داشتن اختیار انحلال مجلس کار را یکسره کند. سنای اشرافی مرکب از اکثریت سرسپردگان سفارت انگلیس را هم برای تحدید حقوق ملّت در قلب بهارستان به وجود آورد و عدّه‌ای از منفورترین و کثیف‌ترین پادوهای چهل-پنجاه‌سالهٔ سفارت را به آن‌جا فرستاد و به‌جای دکتر مصدّق که وکیل اوّل انتخابات سنا بود، ابراهیم خواجه نوری را که نفر هفتاد و پنجم قرار داشت به سنا فرستاد و مجلس مشورتی فرامّاسون‌ها به این صورت به ملّت محروم ایران تحمیل گردید. شاه با همهٔ تلاش و کوششی که به‌کار می‌برد و یکایک وکلا را برای تصویب قرارداد الحاقی به کاخ احضار می‌کرد باز برابر اراده ملّت مقهور شد و جبههٔ دکتر مصدّق ابتدا توانست قرارداد الحاقی را در کمیسیون رد کند و بعد پیشنهاد ملّی شدن صنعت نفت را از مجلس بگذارند. همان روزی که دکتر مصدّق از مجلس رأی تمایل گرفته بود تقی‌زاده و حکیم الملک و رجال دیگری که از آستین سفارت بیرون آمده بودند بلافاصله شاه را ملاقات کرده و گفتند فرمان نخست‌وزیری مصدّق را امضا نکن. گمان می‌کنم غروب شنبه پنجم اردیبهشت ۱۳۳۰ بود که من شاه را ملاقات کردم و وقتی از در اتاق وارد شدم رو به من کرد و گفت، پیشوای‌تان هم که آمد با آن نطق کذایی بر ضد مؤسسان از من فرمان نخست‌وزیری می‌خواهد. گفتم حوادث بی‌شمار سبب شده که دکتر مصدّق امروز زمامدار بشود. به دکتر مصدّق نمی‌شود فرمان نخست‌وزیری نداد زیرا معمولاً در جاهای دیگر رئیس‌الوزرا باید مورد اعتماد ملّت باشد و همین شرط اساسی و اصلی کار اوست و چون دکتر مصدّق مورد اعتماد مردم ایران است خیلی به نفع اعلی‌حضرت نخواهد بود که حرف‌های مغرضین و مخالفین را بشنوید. صحبت او این‌طور نشان می‌داد که از قدم اوّل سر سازگاری با ملّت را ندارد و فقط کسی را می‌خواهد که مطیع صرف و غلام حلقه‌به‌گوش اداره اجرایی سفارت انگلیس یعنی دربار باشد. حوادث بعدی نشان داد او مرد میدان همراهی با ملّت نیست و هر وقت بتواند خنجر را به قلب هموطنان خود فرو می‌برد. مگر مسئول حقیقی کشتار سی‌ام تیر و روی کار آوردن حکومت منفور چهارده روزهٔ قوام، غیر از او کس دیگری می‌تواند باشد؟

اطرفیانش هر روز در هر دقیقه عظمت امپراتوری انگلستان را به گوش وی می‌خواندند. او خیال می‌کرد تخلف از دستور سفارت برای بشر ذی روح امکان‌پذیر نیست. اگر یک روز اوراق و اسناد و پول‌هایی را که در راه کشتن نهضت مردم ما از طرف دربار پخش شد کشف شود، آن‌وقت خواهید فهمید که فحش‌های روزنامه‌ها و اعلامیه‌های اقلیّت و مخالفت‌های این و آن از چه منبع موثق آب می‌خورده است؟

اکنون مطبوعات انگلیسی و سر ویلیام فریز[12] در بریتانیک هاوس در عزا و ماتم فرورفته‌اند. زیرا کاخی را که از ۳۲ سال پیش کلنل آیرونساید، خشت اوّل آن را بنا گذاشت، پریروز دربرابر قوای ملّت تسخیر شد و بزرگ‌ترین پایگاه انگلیس در ایران هم فروریخت. بدبخت‌ترین و ننگین‌ترین مردم آن کسی است که راه خدمت به وطن را از دست بگذارد و طریق خیانت علنی و آشکار را اختیار کند. فراری بغداد، نوکری و بردگی انگلیس را بر پادشاهی ملّت خود ترجیح داد.

سعدی چه خوب مکنون ضمیر مرا درین شعر آورده است:

عاقبت گرگ زاده گرگ شود

گرچه با آدمی بزرگ شود».



فاطمی پس از ترور نافرجام در بیمارستان

***

بر کسی پوشیده نیست که بر اساس اسناد خارج از طبقه‌بندی سازمان سیا و اعتراف رسمی آمریکا، در روز ۲۸ امرداد با دلار پاشی میان اراذل و اوباش و افسران خائن ارتش، کودتای سوّم شاه بر علیه ملّت ایران با قدرت پول، سرانجام توفیق یافت، چند ماه بعد دکتر فاطمی در حال بیماری و رنجوری دستگیر شد و القصّه چند ماه بعد از بازداشت او را در روز نوزدهم آبان ۱۳۳۳، به حکم دادگاه نظامی تهران، تیرباران کردند.

دکتر فاطمی با وجود دسیسه‌های ناجوامردانهٔ داخلی و خارجی که دائماً بر علیه او در جریان بود همواره با کمال شجاعت و رشادت تا پای جان از منافع ملّت ایران دفاع کرد. او از مخالفان نظام سلطنتی بود و همواره در سخنرانی‌هایش خواستار برچیده شدن شاهنشاهی و تشکیل یک جمهوری شده بود. به همین خاطر پس از موفقیّت کودتای دوّم در ۲۸ امرداد، مورد خشم و انتقام دربار که فاطمی آنرا لانهٔ زنبورهای انگلستان می‌نامید قرار گرفت و بی هیچ شفقّتی با وجود عمری خدمت صادقانه به ایران، در کمال قساوت اعدام شد. پس از کودتای ضد ملّی ۲۸ امرداد دکتر فاطمی تا چند ماه به طور مخفی زندگی می‌کرد. ماموران امنیّتی در جست‌وجوی او هر کجا که احتمال یافتن او می‌رفت را بازرسی کردند و حتّی به خانه زنده‌یاد علی‌اکبر دهخدا که حرمت و مقام معنوی داشت وارد شدند. تا اینکه سرانجام توسط مخبران به مخفیگاه او پی بردند و سرگرد مولوی روز شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۳۲ زنگ خانه را به صدا درآورد و فاطمی که در انتظار دکتر محسنی جهت مداوای بیماری اش بود، خودش در را باز کرد. سرگرد مولوی هفت‌تیر را به سمت فاطمی گرفت و او که فشار سلاح را روی پیشانی خود احساس می‌کرد به او گفت: «مریض هستم و قادر به فرار نیستم و در اختیار شما هستم». در این موقع سرگرد مولوی فریاد می‌زند، دکتر فاطمی را گرفتم. در این زمان، گروهبان همراهش علی مظفری به وی اخطار می‌کند:«جناب سرگرد، ما دو نفر بیشتر نیستیم. مردم اگر بفهمند که دکتر فاطمی در دست ما گرفتار است ما را قطعه‌قطعه خواهند کرد». آنها دکتر فاطمی را با همان لباس و سرپایی در عقب جیپ سوار کردند و در همان حال سرگرد با هفت‌تیر ضربه‌ای به سر او می‌زند و عازم دربار می‌شوند. از افسر نگهبان کاخ می‌خواهد به سرتیپ نعمت‌الله نصیری، فرمانده گارد سلطنتی فوری خبر دهد که باید او را فوری ببینم. نصیری پس از لحظه‌ای ظاهر می‌شود و می‌پرسد موضوع چیست؟

مولوی می‌گوید قربان فاطمی را گرفتم، نصـــیری به دکتر فاطمی بددهنی می‌کند. دکتر فاطمی به او می‌گوید: «ما برای مملکت جز خدمت کاری نکردیم، آینده این مساله را به شما ثابت می‌کند. تیمسار، مودب‌تر صحبت کنید.» نصیری با مشت به صورت فاطمی می‌کوبد. به طوری که لباسش خون‌آلود می‌شود.او به سرگرد مولوی دستور می‌دهد «ببرش فرمانداری نظامی تا به عرض اعلیحضـرت برسـانم». مولوی به نصـیری می‌گوید: «تیمسـار اسـتدعا دارم به عرض اعلیحضـرت برسانید که چاکر، افتخار دستگیری این جنایتکار را داشتم».

همچنانکه پیشتر ذکر شد فاطمی پس از دستگیری در وضع بسیار ناراحت‌کننده‌ای به سر می‌برد و به دلیل عوارض ناشی از ترورهای نافرجام قبلی توسّـط عوامل دربار و ترور ناموفّق محمّد مهدی عبد خدایی، ضـارب مسـلّح ۱۵ سـالهٔ او در فدائیان اسلام که به شدّت وی را مجروح کرد، بارها تا دم مرگ پیش رفت[۱۲]. ولی او زنده ماند و با شهامت بی بدیل خویش برای نسـل‌های آینده، میراث روشـن ملّی‌گرایی راسـتین خود را به یادگار گذارد. به هر تقدیر پس از دسـتگیری، او را در بدترین شـرایط غیر انسـانی تحقیر و محبوس کردند. با وجودی که در ماههای پس از بازداشت، حال عمومی دکتر فاطمی بسیار نامطلوب بود و نمی‌توانست حتّی قدم استوار بر زمین بگذارد با برانکارد، به محل زندان لشگر ۲ زرهی برده شد و در حالی که حرارت بدنش ۳۸-۳۹ درجه و فشار خونش ۷/۵ بود و حتّی قادر نبود یک لیوان آب بنوشد. با وجود این وضع که لزوم عمل جراحی وی را پزشـکانی چون غلامحسـین مصـدّق، دکتر عزیزی، دکتر هنجنی، پروفسـور عدل و سـعید حکمت، طی صـورت‌جلسـه ای در تیرماه ۱۳۳۳مراتب را برای دادگاه امضـا کرده بودند، آزموده، دادسـتان ارتش بدان توجهی نکرد و فاطمی رنجور و بیمار را به زندان روانه کرد.

دکتر فاطمی در حالت بیماری زندانی بود، امّا هرگز پیشـنهاد برخی افسـران نزدیک به دربار برای اظهار ندامت و طلب عفو از شـاه را نمی پذیرد و دفاعیّات شـجاعانهٔ لبریز از افشـاگری او موجب می‌شـود که دادگاه نظامی فوراً رسـیدگی به پروندهٔ او را غیر علنی اعلام نماید. النهایه محکمهٔ نظامی، برای خوشایند شاه و خاندان پهلوی، فاطمی را ظالمانه به اعدام محکوم می نماید. دکتر فاطمی پیش از اعدام برای افسران و نظامیان حاضر در مراسم اعدام طیّ سخنانی می‌گوید: «من در این لحظات در مقام تظاهر و عوام‌فریبی نیستم. به مرگ خود یقین دارم. ما از نهضـتی به پیشـوایی دکتر محمّد مصـدّق حمایت کردیم که هیچ قصد و غرضـی جز عزّت و استقلال مملکت نداشت. من برای آن کشته می‌شوم که اوّلین اقدامم در وزارت، بستن سفارتخانه و قطع رابطه با انگلستان بود. هیچ مأیوس نیستم. ولی شاه باید از روزی بترسد که به سرنوشت لویی شانزدهم، تزار روس، محمّدعلی میرزا و رضاخان مبتلا گردد».

او در برابر جوخهٔ اعدام گفت: «آقای آزموده، مرگ بر دو قسم است، مرگی در رختخواب ناز و مرگی در راه شـرف و افتخار و من خدای را شکر می‌کنم که در راه مبارزه با فساد شـهید می‌شوم. خدا را شکر می‌کنم که با شـهادتم در این راه، دین خود را به ملّت ستمدیده و استعمارزدهٔ ایران ادا می‌کنم». هشت گلوله تیر از دهانه لوله تفنگ‌های چهار مامور که دو نفر ایستاده و دو نفر نشسته بودند به دکتر فاطمی شلیک شد، دو تیر به قلب پرشوری که مالامّال از عشق به ایران بود نشست و شش تیر دیگر به سینه‌اش[۱۴].

سالها از این جنایت هولناک شاه گذشت و در بهمن ۱۳۵۷ برادر دکتر فاطمی در مصاحبه با رادیو در حالی در صدایش بغضی عمیق داشت گفت:« درد، رنج، خفّت و خواری و بیچارگی شاه و بی‌خانمی‌او، این همه، تقاص خون برادرم حسین بود»[۱۵].

باشد تا حافظهٔ تاریخی ما ایرانیان، عبرت آموزی پیشه کند و تجربت گذار از کوران حوادث دهر و طوفان واقع گذشته را چراغ راه پیمایش مسیر فردا قرار دهد. نظامی گنجوی بزرگ در ختم کتاب خسرو شیرین می‌فرماید:

سرای آفرینش سرسری نیست

زمین و آسمان بی‌داوری نیست

کسی کو بر نظامی می‌برد رشک

نفس را سرد بیند، دیده پر اشک

پس از صد سال اگر گویی کجا او؟

ز هر بیتی ندا خیزد که، هآ، او

نهان کی باشد از تو جلوه‌سازی

که در هر بیت گویم با تو رازی

کسی کو بر پَر موری ستم کرد

هم از ماری قفای آن ستم خَورد

به چشم خویش دیدم در گذرگاه

که زد بر جان موری، مرغکی راه

هنوز از صید، منقارش نپرداخت

که مرغی دیگر آمد کار او ساخت

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات

که واجب شد طبیعت را مکافات

سپهر آیینه عدل است و شاید

که هرچ، آن از تو بیند وا نماید

منادی شد جهان را هر که بد کرد

نه با جانِ کسی، با جان خود کرد

مگر نشنیدی از فراش این راه

که هر کو چاه کند افتاد در چاه؟

.....

۱-احمد ملکی-تاریخچهٔ جبههٔ ملّی-چرا جبههٔ ملّی تشکیل شد-انتشارات روزنامهٔ یومیهٔ ستاره-چاپ تابان ۱۳۳۴- تهران

۲-گزارش روزنامهٔ باختر امروز- ۱۳ مهر ۱۳۲۹

۳-سعید فاطمی-یک خاطره از دکتر حسین فاطمی-نشریهٔ حافظ- شمارهٔ ۲۰-صفحهٔ ۵-آبان ۱۳۸۴-تهران

۴- فاروق بن فؤاد اوّل، از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۵۲ پادشاه مصر و سودان بود و در عرصه جهان عرب، نماد یک نظام پادشاهی فاسد و وابسته به غرب به‌ویژه لندن تلقی می‌شد. حکومت او در دوره‌ای همراه با فساد گسترده، بی‌کفایتی سیاسی، اشراف‌سالاری منزوی از مردم و وابستگی شدید به منافع استعماری غرب بود. شکست تحقیر آمیز او در جنگ با اسرائیل در ۱۹۴۸ بحران مشروعیت سلطنت او را تشدید کرد و نارضایتی اجتماعی و سیاسی را بر علیه او به اوج رسانید. در نتیجه، در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲، گروهی از افسران جوان ارتش تحت عنوان جنبش افسران آزاد به رهبری سرلشکر محمّد نجیب و سرهنگ جمال عبدالناصر، علیه فاروق کودتا کردند. او ناچار شد از سلطنت کناره‌گیری کند و به تبعید در ایتالیا برود، جایی که تا زمان مرگش در ۱۹۶۵ در آن‌جا زندگی کرد.

۵-در ۹ اسفند ۱۳۳۱، مخالفان دکتر مصدّق با سوءاستفاده از داعیهٔ شاه مبنی بر عزم وی در ترک کشور، تلاش کردند با بسیج نیروهای سلطنت‌طلب و ارتشیان، به خانهٔ نخست‌وزیر حمله کرده و کودتا کنند. امّا با هوشیاری نیروهای وفادار به دولت و حمایت مردمی، این توطئهٔ دربار ناکام ماند و مصدّق بعد از این واقعه دیگر به ملاقات شاه نرفت. این رخداد را می‌توان اوّلین تلاش جدی برای براندازی مصدّق دانست که چند ماه بعد زمینه‌ساز کودتای موفق ۲۸ امرداد ۱۳۳۲ شد.

۶-اشارت فاطمی همانا به وزیر همایون، «مهدی خان غفّاری کاشانی» وزیر بهایی ناصر الدین شاه است که در جنبش مشروطه طرفدار استبداد محمّدعلی شاه بود. پدر وی فرخ خان غفاری فرستاده دربار ایران به فرانسه است که در امضای

معاهده ۱۸۵۷ پاریس و جدایی هرات از ایران تقش داشت. در این معاهده در مقابل جدایی هرات از ایران، انگلستان متعهد شد که دیگر به مخالفان ناصرالدین شاه را در سفارت خود پناه ندهد.

۷-سر ادموند آیرونساید (Sir Edmund Ironside) فرماندهٔ نیروهای بریتانیا در ایران در زمان کودتای سوّم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی بود. توفیق رضاخان در رسیدن به پادشاهی مرهون حمایت او بود.

۸-در ۳۰ تیر ۱۳۳۱، هزاران نفر از مردم تهران و شهرهای دیگر در اعتراض به استعفای دکتر مصدّق از نخست‌وزیری و جانشینی احمد قوام (قوامّالسلطنه) به خیابان‌ها آمدند. قوام با حمایت دربار و ارتش تهدید کرد که اعتراضات را با شدت سرکوب خواهد کرد.ارتش و نیروهای شهربانی به روی مردم آتش گشودند و دهها نفر از مردم بی گناه کشته شدند. در اثر این مقاومت ملّی دولت قوام تنها ۵ روز دوام آورد و به‌ناچار استعفا کرد و مصدّق با حمایت گستردهٔ مردم و مجلس دوباره به نخست وزیری بازگشت.

۹-سر والتر هاروارد (Sir Walter Howard) مأمور رابط میان بریتانیا و افسران قزاق ایرانی در اوان کودتای ۱۲۹۹ و افسر ارشد ارتش بریتانیا در ایران بود.

۱۰-در سوّم شهریور ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱)، نیروهای بریتانیا و شوروی به بهانه‌ی حضور کارشناسان آلمانی در ایران، به خاک ایران از شمال و جنوب حمله کردند. این حمله آغازگر اشغال نظامی ایران در دوران رضا شاه پهلوی بود و در نهایت به کناره‌گیری اجباری او از سلطنت به نفع پسرش و ترک فوری ایران از سوی وی انجامید.

۱۱-قرارداد الحاقی ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ خورشیدی) یکی از مهم‌ترین و جنجالی‌ترین قراردادهای نفتی تاریخ ایران است که بین دولت رضا شاه پهلوی و شرکت نفت انگلیس و ایران بسته شد. این قرارداد به‌جای لغو امتیازنامهٔ دارسی، عملاً امتیاز را تثبیت و تمدید کرد .امّا نهضت ملّی کردن صنعت نفت آنرا نسخ نمود.

۱۲-در دوران بحران نفت و نهضت ملّی شدن صنعت نفت (۱۹۵۱–۱۹۵۳ / ۱۳۳۰–۱۳۳۲ شمسی)، سر ویلیام فریزر (Sir William Fraser) چهره‌ای کلیدی بود. او با عنوان رئیس هیئت‌مدیرهٔ Anglo-Iranian Oil Company (AIOC)فعالیت می‌کرد و نقش مهمی در سلسله مذاکرات و صحنه‌سازی برای تشکیل کنسرسیوم نفتی داشت و نگاهش به ملیّون ایران عمیقاً خصمانه بود.

۱۳- در بیست‌وپنجم بهمن ۱۳۳۰ بر سر مزار محمّد مسعود (م.دهاتی)، نویسنده و روزنامه‌نگار ملّی در آرامستان ظهیرالدولهٔ دربند و ترور دکتر فاطمی توسط محمّد مهدی عبد خدایی، نوجوان پانزده سالهٔ عضو فدائیان اسلام با شلیک چند گلوله توسط وی به فاطمی انجام شد. یک گلوله به گردن و یک گلوله به فک فاطمی اصابت کرد امّا او از این ترور جان سالم به در برد ولی عوارض جسمی صعب آنرا تا پایان عمر و لحظه تیرباران همراه داشت. فدائیان اسلام به اشتباه بر این باور بودند که سیدحسین فاطمی وزیر امور خارجه مصدق، در دور کردن دولت ملی از دین و آیین نقش اساسی دارد و علت سختگیری بر فدائیان اسلام اوست. در واقع عوامل شایعه پراکنی سفارت انگستان و دربار با درک خطر خدمات دکتر فاطمی به ایران، با دروغ سازی نسبت به فاطمی در میان عوام، قصد حذف فاطمی از معادلات سیاسی را با هزینهٔ فدائیان اسلام داشتند. عبد خدایی در مصاحبه با خبرگزاری مهر در اسفند ماه ۱۳۹۳ در حالی ۷۸ ساله است دربارهٔ داستان ترور فاطمی توسط خودش می‌گوید: «من به ملاقات نوّاب صفوی رفتم. او به من گفت که ماموریّتی به تو می دهم امیدوارم آن را خوب انجام بدهی. من شاگرد حاج کاظم باقر زاده خرسندی بودم و روزی سه تومن می گرفتم. روزی دیدم که اصغر شالچی در مغازه آمد و به من گفت که بیا با شما کاری دارم. من هم رفتم از بازار عباس آباد گذشتم. یک دفعه دیدم که از میدان خیام فعلی سر در آوردیم و در همان منزلی که جلسه مخفی فدائیان اسلام بود رفتیم. آن جا سید عبدالحسین واحدی بود. گفت دیدی چه کردند. حاضری شهید شوی و مردانه به میدان بروی؟ گفتم بله. گفت رابط بین دکتر مصدّق و دربار دکتر فاطمی است. او قصد جان نواب صفوی را کرده است. ما اجازه نمی دهیم که کسی قصد جان رهبر فدائیان را بکند. کلت را آورد و به من گفت همین ماشه را بتکانی جریان تمام می شود. من چون نوجوان بودن نمی توانستم کلت را

در جیب کتم بگذارم. همان روز اسلحه را لای نان سنگگ گذاشتم و در میدان بهارستان آمدم. دکتر فاطمی برای روزنامه نیامده بود تا این که شب خواندیم که شب جمعه سر قبر مسعود فاطمی سخنرانی می کند. ما اسلحه را در جیبمان گذاشتیم و سر قبر رفتیم بین من و دکتر فاطمی یک قبر فاصله بود. او آمد صحبت کرد و من ماشه را تکاندم. شلوغ شد و من اسلحه را روی قبر انداختم. شخصی به نام عباس گودرزی بود که آمد اسلحه را بردارد. همه سر او ریختند و من هم فریاد می زدم الله اکبر. پاسبان ها من را از دست مردم که مرا می زدند بیرون کشیدند در یک ماشین من را سوار کردند و مرا به شهربانی آوردند و غیره. او در پیایان می‌گوید اگر دوباره به گذشته برگردم حسین فاطمی را ترور می‌کنم». اظهارات او دقیقاً مبیّن آن است که او در پانزده سالگی بی‌خبر از ضدیّت ساختاری عمیق فاطمی با شاه و سلطنت، در این ترور ناخواسته به نفع دربار و استبداد شاه عمل کرده است.

https://www.mehrnews.com/news/2512758/

۱۴-حسین شاه اویسی- به بهانه سالگرد تیرباران دکتر حسین فاطمی- شاه از روزی بترسد که به سرنوشت محمّدعلی میرزا و رضاخان مبتلا گردد- روزنامه شرق- ۱۹ آبان ۱۳۹۰

۱۵-از ارئهٔ برخی ارجاعات مشهور که در منابع متعدد مطبوعاتی و اینترنتی در دسترس خوانندگان است، به جهت اجتناب از اطناب، خودداری گردید.

امرداد ۱۴۰۴

